

شرط اجتهاد در قضات از منظر فقه امامیه از دیدگاه متأخرین

(تاریخ دریافت ۱۴۰۲/۰۸/۱۷، تاریخ تصویب ۱۴۰۲/۱۲/۲۷)

فرید بقایی نظری^۱

دانش آموخته کارشناسی ارشد حقوق خصوصی دانشگاه تهران، ایران

فرید صادق زاده ینگجه

دانشجوی کارشناسی ارشد فقه و مبانی حقوق اسلامی دانشگاه شهید مدنی آذربایجان تبریز، ایران

دکتر شفیع عباسی اصل

استادیار گروه فقه و حقوق اسلامی دانشگاه شهید مدنی آذربایجان تبریز، ایران

چکیده

درفقه امامیه، مسئله صفات قضات و به ویژه صفت اجتهاد درقضات در دوران های قدیمی به صورت مختصر مورد بحث قرار گرفته بود، اما در طول زمان و در نوشته های متأخرین، این موضوع به طور جامع و مفصل مورد بررسی و تفسیر قرار گرفته است. در واقع، دوران غیبت امام معصوم (ع)، ضرورت بررسی و تعیین صفات مورد نیاز برای قاضی به دلیل کمبود حضور امام، بیشتر احساس می شود. نظرات و آراء فقها در فقه امامیه و اهل سنت شامل سه نظریه اصلی، لزوم اجتهاد مطلق قاضی، کفایت اجتهاد متجزی قاضی، و نفوذ قضاوت مقلد می باشند که هر یک از این گروه ها دلایل و استدلال های خود را برای تأیید نظریه خود ارائه می دهند. گرچه برخی از فقها اجتهاد مطلق را در قضاوت لازم می دانند، اما اکثریت آنها قضاوت مقلد را به عنوان راهکاری مناسب برای قاضی در نظر می گیرند. آنها معتقدند که قاضی باید از مسائل قضایی آگاه باشد ولی نیازی به اجتهاد مطلق ندارد و می توان با عنوان هایی مانند مشاور قضایی یا نائب امر قضاوت نماید. لذا در این مقاله، به بحث شرط اجتهاد در قضات از دیدگاه متأخرین پرداخته و نظرات متفاوتی درباره ضرورت اجتهاد مطلق یا قضاوت مقلد برای قاضی مطرح شده است که در ادامه به بیان آنها می پردازیم.

واژگان کلیدی: اجتهاد، قضات، فقه امامیه، تطبیقات متأخرین

^۱ نویسنده مسئول faridbaghaei۱۹۹۴@gmail.com

مقدمه

بحث اجتهاد در بسیاری از کتب مورد بررسی قرار گرفته است. با بررسی در کتب فقهای متقدم دیده می‌شود که لسان و نحوه بیان فقها در موضوع مورد بحث متفاوت است و می‌توان آن‌ها را به دو دسته تقسیم نمود. دسته اول شامل آن دسته از فقهای است که صراحتاً لزوم شرط مذکور را بیان نموده‌اند اما لفظ اجتهاد را برای منظور خود برگزیدند بلکه از واژه‌هایی چون اهلیت فتوا، یا اهلیت حکم بدین منظور استفاده نموده‌اند (طوسی، ۱۴۰۸: ۲۰۸). دسته دوم آن دسته از فقهای هستند که لزوم شرط مذکور را به صورت مستقیم بیان نموده‌اند بلکه با دقت در کتب آنها و بررسی نحوه بیان آن‌ها می‌توان به صورت غیر مستقیم به لزوم شرط مذکور در نزد ایشان پی برد. این دسته از فقها نیز از دو عنوان برای رسیدن به منظور خود استفاده نموده‌اند (شیخ طوسی، ۱۳۸۷، ۸/۸۲). زیر گروه اول از این دسته یا مستقیماً عالم بودن به صورت مطلق را مطرح نمودند یا عنوان "عالم" را به کار برده اما طریق به دست آوردن علم را با شناخت کتاب خدا و استفاده از آن و علم به ناسخ و منسوخ، محکم و متشابه، عام و خاص آن و سایر عناوین مربوط به آن مشخص نموده‌اند. دسته دوم فقهای هستند که روایت گری احادیث ائمه اطهار (علیهم السلام) و شناخت احکام ایشان را به عنوان شروط لازم بیان کرده‌اند. بنابر این مشاهده می‌شود که هیچ کدام از فقهای متقدم از لفظ "اجتهاد" یا مشتقات آن برای بیان لزوم آن به عنوان شرطی از شروط ضروری قاضی سخنی به میان نیاورده‌اند (حلی، ۱۴۰۵: ۵۲۳).

لسان فقهای متقدم در مورد شرط مذکور یکسان نبوده و اختلاف آرا در این مورد جلوه گر است. نظرات ایشان را می‌توان در چهار گروه تقسیم بندی نمود که در ذیل به آن اشاره می‌شود.

۱. گروه اول دسته‌ای از فقها هستند که اجتهاد را شرط لازم برای قضاوت می‌دانند و البته از نظر ایشان قاضی باید مجتهد مطلق باشد یعنی نه تنها به طور کامل به امور قضاء آگاه باشد بلکه باید در سایر ابواب فقه و احکام اسلامی خبره بوده و خود، بتواند شخصاً احکام را با استفاده از منابع معتبر، استنباط و استخراج نماید لذا از نظر این گروه نه تنها شرط اجتهاد برای قاضی لازم است بلکه حتی اجتهاد



متجزی وی در باب قضاء نیز برای قضاوت وی مکفی نیست و به طریق اولی فردی که به درجه اجتهاد نرسیده باشد و صرفاً مقلد باشد هرگز صلاحیت لازم برای تصدی این امر وقضاوت بین مردم را نخواهد داشت. از نظر ایشان قاضی باید به درجه‌ای برسد که اهلیت فتوا دادن و حکم دادن را داشته باشد. برای رسیدن به این منظور لازم است که وی عالم به کتاب خدا، ناسخ و منسوخ آن، عام و خاص، محکم و متشابه و مستحب و واجب آن باشد علاوه بر این شناخت وی نسبت به سنت و ناسخ و منسوخ آن نیز لازم است البته ایشان دانستن لغت عرب و داشتن معرفت کافی نسبت به معانی کلام عرب را نیز ضروری می‌دانند (شیخ طوسی، ۱۴۰۰: ۳۳۷).

۲. گروه دوم دسته‌ای از فقها هستند که اجتهاد قاضی برای قضاء را لازم می‌دانند یعنی مجتهد بودن وی را ضروری می‌دانند اما ظاهراً اجتهاد مطلق او را ضروری نمی‌دانند لذا این دسته از فقها به اجتهاد متجزی قاضی رضایت داده‌اند به گونه‌ای که ایشان رسیدن قاضی به درجه اجتهاد را تنها در امر قضاء و احکام مربوط به آن لازم دانسته‌اند از این رو چنانچه قاضی در ابواب دیگر فقه به درجه‌ای اجتهاد نرسیده باشد و نتواند احکام را استنباط کند، ضرری به قضاوت وی وارد نمی‌آورد و همچنان شایسته این منصب خواهد بود لذا ایشان از عبارت اهل علم بودن در امر قضاء استفاده نموده‌اند. اهل علم بودن مورد استنباط ایشان به معنای داشتن شایستگی لازم برای رسیدن به درجه اجتهاد است و ظاهراً با توجه به سایر عبارات ایشان در این زمینه کفایت اجتهاد متجزی قاضی در امر قضاء برداشت می‌شود. برخی از فقهای این گروه هر چند شرط بودن قاضی را مطرح می‌نمایند اما از بیان جزئیات آن صرف نظر کرده‌اند در واقع ایشان، به این امر متعرض نشده‌اند که آیا لازم است این علم را خود قاضی شخصاً با عنایت به درجه اجتهاد خود و با استفاده از منابع معتبر به دست آورد یا تنها عالم بودن وی مکفی است و تفاوتی نمی‌کند که شخص قاضی با عنایت به درجه اجتهاد این علم را به دست آورده باشد یا با تقلید کردن از دیگری از امر قضاء آگاهی پیدا کرده باشد هر چند ایشان در زمان غیبت معصوم (علیه السلام) قضاوت راوی احادیث ائمه (علیهم السلام) و عارف به احکام ایشان را نافذ می‌دانند و البته شاید بتوان از عبارت "عالم بالقضاء" حداقل



کفایت اجتهاد متجزی قاضی یا حتی صحت قضاوت قاضی مقلد و آگاه به قضا را برداشت نمود(همان).

۳. گروه سوم برخی از فقها هستند که هر چند در بیان اولیه خود در زمینه مورد بحث از لزوم شرط اجتهاد در قاضی سخن به میان می‌آورند اما در ادامه قضاوت مقلد را نیز صحیح می‌دانند(ابن حمزه طوسی ۱۴۰۸: ۲۰۹). ایشان قائلند چنانچه فردی متولی امر قضاء گردد و خود، مجتهد نباشد و برای دریافت احکام این امر، از دیگری تقلید نماید، لازم است به منظور اقامه حق جهد و کوشش نماید و با عمل به کتاب خدا، سنت نبی اکرم (ص) و اجماع، حق را به پادارد. نکته قابل ذکر این است که اکثر فقهای این دوره شرط مذکور را به صورت مطلق بیان نموده‌اند و تفصیلی برای لزوم آن بین زمان حضور ائمه (ع) و غیبت ایشان قائل نشده‌اند و فقط تعداد انگشت شماری از ایشان به صورت مجزا لزوم شرط مذکور را در زمان غیبت معصوم (علیه السلام) مطرح نمودند(کیدری، ۱۳۷۴: ۵۲۷) به این صورت که تولی امر قضاء در زمان غیبت را به فقهای شیعه واگذار نموده‌اند.

بنا براین به نظر می‌رسد بیان صفات مورد نیاز قاضی مبحثی است که بعد از عصر غیبت امام زمان (عج) به صورت جدی‌تر و پرننگ‌تر مطرح شده و مورد توجه قرار گرفته است چرا که تا زمان حضور معصومین (علیهم السلام) بیان صفات لازم قاضی چندان ضروری به نظر نمی‌رسید زیرا ائمه (ع)، شخصاً افرادی را به عنوان قاضی به مناطق مختلف گسیل داشتند البته این امر نیز تنها در زمان پیامبر (ص) و حضرت علی (علیه السلام) به صورت واضح دیده می‌شود زیرا تنها این دو معصوم (علیهم السلام) مدتی فرصت تشکیل حکومت یافتند و سایر معصومین از این فرصت بهره مند نشدند. اما می‌توان گفت در زمان سایر معصومین نیز قضات در برخورد با مسائل می‌توانستند احکام را مستقیماً از ائمه (علیهم السلام) سؤال نموده و به آن عمل نمایند پس ظاهراً اجتهاد به معنای امروزی برای قضات در آن زمان چندان ضروری به نظر نمی‌رسد هر چند داشتن معرفت نسبت به احکام و توانایی تشخیص مصادیق، از ویژگی‌های لازم ایشان بوده است مانند موردی که حضرت علی (علیه السلام) قضاوت قضات منصوب از جانب مالک اشتر را نافذ می‌دانست در حالی که ایشان در اجتهاد مانند فقهای امروزی نبوده‌اند(نهج



البلاغه، نامه ۵۳: ۴۱۱). نکته قابل توجه دیگر این است که هیچ کدام از فقهای این دوره برای بیان لزوم صفت اجتهاد قاضی، از واژه اجتهاد و مشتقات آن استفاده ننموده‌اند بلکه می‌توان گفت نزدیک‌ترین واژه به این معنا که مورد استعمال ایشان قرار گرفته است الفاظ " فقیه و فقها " بوده است و تنها در دو مورد از مشتقات واژه اجتهاد استفاده شده است که البته با توجه به معنای متون به معنی جهد و کوشش به کار رفته است و به معنی اجتهاد متداول امروزی استعمال نشده است چنانچه در عبارت ابن حمزه طوسی آمده است (ابن حمزه طوسی، ض ۴۰۸: ۲۰۹) " ... فاذا تقلد القضاء، من له ذلک اجتهد فی اقامه الحق... " پس دیده می‌شود که لفظ اجتهد در عبارت مذکور به معنی تلاش قاضی جهت برپایی حق است یا لفظ مذکور در عبارت یحیی بن سعید حلی " ... اجتهد الوالی والقاضی لأنفسهما من الأباطیل... " که آن نیز به معنی لزوم سعی و تلاش قاضی در قضاوت صحیح است. علاوه بر این در روایات مورد استناد فقهای متقدم نیز واژه اجتهاد و مشتقات آن دیده نمی‌شود و تنها یک استناد در این باره وجود دارد و آن روایتی است که مورد استناد طبرسی است که از پیامبر (صلی الله علیه و اله و سلم) روایت شده است که فرمودند: " القضاء ثلاثه، واحد فی الجنه، و اثنان فی النار، فالذی فی الجنه رجل عرف الحق فاجتهد فعدل، و رجل عرف فحکم فجار فذاک فی النار و رجل قضی بین الناس علی جهل، فذاک فی النار، و من قضی بالفتیا فقد قضی علی جهل "، یعنی قضاوت سه گروه هستند که یک گروه در بهشت و دو گروه دیگر در آتش هستند پس کسی که در بهشت است مردی است که حق را بشناسد پس تلاش کند و عدالت ورزد و کسی که حکم را بشناسد و به آن حکم کند ولی ستم کند پس او در آتش است و مردی که بین مردم به جهالت قضاوت کند پس او نیز در آتش است و کسی که با فتاوی دیگران قضاوت نماید بر جهالت قضاوت نموده است (همان).

مشاهده می‌شود که در روایت قضاوت به سه گروه تقسیم شدند که جایگاه دو گروه از آنها در آتش و تنها یک گروه را داخل بهشت قرار داده است و سپس در ادامه قاضی که حق را بشناسد و تلاش کند و عدالت ورزد به عنوان فردی که جایگاه وی در بهشت است نام برده شده است پس واژه " اجتهد " در این روایت



به معنی تلاش است و به معنی اجتهاد اصطلاحی امروزه به کار نرفته است لذا با توجه به آنچه ذکر شد می‌توان ادعای برخی مبنی بر استعمال لفظ اجتهاد به عنوان یکی از اوصاف مورد نیاز قاضی نزد قدما خدشه وارد نمود و آن را مردود دانست (طبرسی، ۱۴۱۰: ۵۱۲/۲). نکته پایانی قابل توجه این است که مجتهد متجزی از دیدگاه قائلین به کفایت چنین اجتهادی فقیهی است که در علم قضاء به درجه اجتهاد رسیده باشد و در علم قضاوت و احکام مربوط به آن خبره بوده و توانایی استنباط تمامی احکام آن را داشته باشد لذا چنانچه فقیهی در دیگر ابواب فقهی به این درجه رسیده اما در امر قضاء، مجتهد نباشد صلاحیت تصدی این امر را نخواهد داشت زیرا حکم کردن به حق لازمه این منصب است و ظاهراً چنین فردی نمی‌تواند به حق حکم کند (حلی، ۱۴۰۵: ۵۲۲). لذا در این پژوهش ابتدا به مبانی نظری و سپس به بررسی شرط اجتهاد در قاضی از منظر فقه امامیه از دید متأخرین پرداخته خواهد شد.

بخش اول: معنای لغوی اجتهاد

اجتهاد بر گرفته از "الجهد" و به معنی تحمل مشقت یا از "الجهد" به معنی طاقت و توان بسیار صرف کردن می‌باشد. البته برخی از فقها نیز آن را از ماده جهد یا جهد به معنای تحمل مشقت دانسته‌اند.

بخش دوم: اهمیت و لزوم قضاوت

از مهمترین مسائل هر جامعه‌ای مسأله قضاوت است زیرا علاوه بر اینکه موجب تمامیت و کمال نوع نظام انسانی می‌شود، تا حدی آرامش اجتماعی بدان وابسته است و از عوامل اساسی پیشرفت جوامع وجود چنین آرامشی است برخی مواقع بین انسانها نزاع‌هایی پدید می‌آید که ناشی از ادعای صاحب حق بودن مدعی است پس لازم است قاضی علاوه بر فصل خصومت صاحب حق را به حق خود برساند از طرفی چنان چه هر فردی بخواهد دیگری را به عنوان قاضی اختیار کند موجب هرج و مرج در جامعه می‌گردد و شاید عدم پذیرش قاضی منتخب را از طرف مقابل در پی داشته باشد. در واقع قضا، یکی از سه نهاد تأمین کننده عدالت در جامعه است لذا اسلام، اهمیت فوق العاده برای آن قائل شده است و آن را شاخه‌ای از وظایف پیامبران و ائمه قرار داده است. اهمیت این منصب خطیر نزد فقهای



امامیه و علمای اهل سنت نیز با توجه به متون ایشان جلوه گر است و برخی از ایشان در ابتدای "کتاب القضا" اهمیت این منصب را متذکر شده‌اند و و قضاوت کردن بین مردم را دارای مرتبه والایی دانسته‌اند لذا شروط سختی را برای متصدیان این امر قرار داده‌اند و احادی را لایق تصدی این امر ندانستند مگر آنکه وی از جانب خود اطمینان به بر پا داشتن آن را داشته باشد ایشان افراد فاقد شرایط را از پذیرفتن این منصب بر حذر داشته‌اند و سخن خود را مستند به احادیثی از ائمه (علیهم السلام) نموده‌اند مانند حدیثی از حضرت علی (علیه السلام) که به هنگام واگذاری امر قضاء به شریح فرمودند: "... قد جلست مجلساً لا یجلسه الا نبیّ او وصیّ نبیّ... لِشَرِیحٍ یَا شَرِیحُ قَدْ جَلَسْتَ مَجْلِساً لَا یَجْلِسُهُ إِلَّا نَبِیٌّ أَوْ وَصِیُّ نَبِیٍّ أَوْ شَقِیٌّ" ای شریح در جایگاهی نشسته‌ای که جز نبی یا وصی او یا فرد شقی نشسته است. یا حدیثی از پیامبر که فرمودند: "من جعل قاضیا فقد ذبح بغیر سکین" هر کس قاضی قرار داده شود بدون چاقو ذبح شده است یا حدیثی که صراحتاً مردم را از به عهده گرفتن حکومت بر حذر می‌دارد و آن را مختص پیشوای عالم و عادل می‌داند.. فقه اسلامی که جامع‌ترین برنامه زندگی انسان است، با بیان شرایط لازم متصدی امر قضا برای تأمین این نیاز اساسی جامعه، تدابیری اندیشیده است. به دلیل ضرورت این امر خطیر لازم است با مطالعه در متون اسلامی به تحلیل شرایط مورد نیاز قاضی پرداخته شود.

بخش سوم: دیدگاه فقهای متقدم

جایگاه بحث اجتهاد قاضی در کتب فقهای متقدم بحث اجتهاد قاضی در کتب فقهای متقدم بحث اجتهاد قاضی در کتب فقهای متقدم در "کتاب القضاء" ذیل مبحث "صفات قاضی" مطرح شده است و در برخی کتب ایشان ذیل مبحث "آداب القضاء" عنوان می‌شود. در این میان ظاهراً تنها شیخ طوسی (ره) است که مبحث مذکور را مستقیماً در کتاب "الجهاد" خود آورده است و از تکرار آن در کتاب "القضاء" خودداری نموده است. اما بحث مذکور در کتب فقهی این دوره بسیار مختصر بیان شده است تا جایی که تعریف قضاء در این کتب بیان نشده است.

بخش چهارم: ادله قائلین به لزوم شرط اجتهاد به صورت مطلق در قاضی

- از آنجا که قضاوت بین مردم درجه عالی‌ای است لذا متصدی این امر نیز



باید واجد شروطی باشد که آن شروط نیز دارای مشقت و سختی بسیار است. و یکی از شروط لازمه تصدی این امر شرط اجتهاد مطلق قاضی است لذا هر فردی را از تولیت این امر مهم بر حذر داشته است و تنها مجتهد مطلق را شایسته این امر خطیر می‌داند (مفید، ۱۴۱۳: ۷۲۱).

- تولی امر قضاء تنها برای آن دسته از افرادی جایز خواهد بود که از نزد خود اطمینان داشته باشند که قادر به انجام و اقامه این امر مهم هستند و کسی نمی‌تواند چنین ادعایی نماید مگر آنکه عالم به کتاب خدا، ناسخ و منسوخ، عام و خاص، مستحب و واجب و محکم و متشابه آن و غیره باشد علاوه بر این به سنت و ناسخ و منسوخ آن نیز عارف باشد و نسبت به لغت عرب و معانی کلام وی و وجوه اعراب آن بصیر باشد و دستیابی به این مقدار از معرفت را کسی جز مجتهد مطلق نمی‌تواند دارا باشد (حلی، ۱۴۱۰: ۱۵۴/۲ و مفید، ۱۴۱۳: ۷۲۱).

- روایتی از حضرت علی (علیه السلام) که فرمودند: "القضاء اربعة ثلاثة منهم في النار و واحد في الجنة قاض قضی بالباطل و هو يعلم انه باطل فهو في النار و قاض قضی بالباطل و هو لا يعلم انه باطل فهو ايضاً في النار و قاض قضی بالحق و هو لا يعلم انه حق فهو في النار و قاض قضی بالحق و هو يعلم انه حق فهو في الجنة" (شیخ طوسی، ۱۳۶۴: ۲۱۸/۶ و کلینی، ۱۳۷۵: ۴۰۷/۷) یعنی قضاات چهار طایفه هستند که سه طایفه از آنها در آتش و یک گروه در بهشت هستند قاضی که به باطل قضاوت می‌کند و می‌داند که آن باطل است پس او در آتش است و قاضی که به باطل حکم می‌دهد و نمی‌داند باطل است که او نیز در آتش است و قاضی که به حق قضاوت می‌نماید و نمی‌داند حق است پس او هم در آتش است و قاضی که به حق قضاوت نموده و می‌داند حق است که او در بهشت است (مفید، ۱۴۱۳: ۷۲۲).

بخش پنجم: دیدگاه فقهای متأخر در ارتباط با شرایط قضاوت

در دوره‌ی متأخر فقه، بحث درباره‌ی اجتهاد قاضی به طور گسترده‌تری در کتب فقهی مطرح شده است. در مقابل، فقهای دوره‌ی متقدم به بیان تعریف قضاء



خود اجتناب کرده‌اند. در این دوره، فقه‌های مختلف از عناوین متفاوتی برای بیان شرط اجتهاد استفاده کرده‌اند. اغلب آنها شرط مذکور را با عنوان "علم قاضی" مورد بحث و بررسی قرار داده‌اند و در زیر این عنوان به بررسی لزوم یا عدم لزوم اجتهاد پرداخته‌اند. در نتیجه، در این دوره اهمیت بحث درباره صفات قاضی در کتب فقهی بیشتر شده است و بیشتر فقه‌های این دوره به بیان تعریف قضاوت پرداخته‌اند. همچنین، برخی از عناوین دیگری نیز برای بیان شرط مورد بحث استفاده شده است، اما بیشتریت فقه‌های این دوره از عنوان "علم قاضی" استفاده کرده‌اند (شهیدثانی، ۱۴۱۰: ۶۱/۶).

بند اول: معنی علم در نزد فقه‌های متأخر

در نزد فقه‌های متأخر، علم به چندین معنا استفاده می‌شود:

۱. علم به معنای دانستن احکام شرعی از طریق به دست آوردن احکام از منابع و ادله به صورت تفصیلی است. این فقها علم را به فردی تعبیر می‌کنند که احکام شرعی را بر اساس منابع شرعی و ادله مربوطه به دقت می‌شناسد و تفسیر می‌کند.

۲. علم به فردی اطلاق می‌شود که درباره کتاب خدا، سنت، اجماع و زبان عربی دانش دارد. آن‌ها معتقدند که شناخت کتاب شرطی است که باید پنج عنصر را بشناسد: الف) شناخت عمومی و خاص، ب) شناخت قواعد قاطعه و مجاز، ج) شناخت مجمل و مبین، د) شناخت مطلق و مقید و ه) شناخت ناسخ و منسوخ. بنابراین، آن‌ها علم را به معنای شناخت آیات محکم، که شامل پانصد آیه است، کافی می‌دانند. همچنین، شناخت سنت را به شناخت متواتر و آحاد، مرسل و مسند، متصل و منقطع، عمومی و خاص، و ناسخ و منسوخ می‌شناسند. بنابراین، برای آن‌ها علم به معنای شناخت تنها آن بخشی از سنت است که احکام بر آن متوقف است کافی است (فاضل مقداد، ۱۴۰۴: ۲۳۲/۴).

۳. برخی فقها علم را به معنای مجتهد در احکام شرعی می‌دانند.

۴. برخی دیگر از فقها علم قاضی را به علم یا ظن وی در قضاوت می‌دانند، به شرطی که از ادله عقلی یا نقلی معتبر استفاده کند. بنابراین، آن‌ها علم را به معنای کلی آن در نظر می‌گیرند و آن را شامل ظن و اجتهاد در حکم شرعی نیز می‌دانند و آن را به عنوان قائم مقام علم قبول می‌کنند.



۵. برخی دیگر عالم بودن قاضی را به معنای آگاهی و دانش وی در تمامی مسائلی که در قضاوت مشارکت دارد می‌دانند. البته، قصد فقها در اینجا این است که قاضی باید مجتهد مطلق باشد، هر چند برخی افراد این تفسیر را نپذیرفته و آن را مورد تردید قرار می‌دهند (شهیدثانی، ۱۴۱۳: ۳۲۸/۱۳).

بخش ششم: نگاهی به شرایط اجتهاد

در مورد شرط اجتهاد قاضی، نظرات فقهای متأخر را می‌توان به سه گروه تقسیم کرد:

گروه اول، قائل به لزوم اجتهاد مطلق قاضی: این گروه از فقها بر لزوم شرط اجتهاد قاضی به صورت مطلق تأکید می‌کنند و قضاوت مقلد را جایز نمی‌دانند (نراقی، ۱۴۱۵: ۳۰/۱۷). آن‌ها معتقدند که فقط قاضی مجتهد متجزی اهل قضاوت است و فتوای قاضی مقلد از مجتهد کفایت نمی‌کند. این نظر در برخی کتب فقهی با عباراتی مانند "لایکفیه فتوی العلماء" یا "لایکفیه الاستفتاء" بیان شده است. برخی از فقها، مجتهد مطلق را به عنوان مصداق این عبارات در نظر گرفته‌اند (صدرسیدرضا، ۱۴۲۰: ۵۷). دیدگاه دیگری که می‌تواند ادعای فوق را تأیید کند، استفاده مکرر برخی فقها از عبارت "الجامع لشرایط الفتوی" و عبارات مشابه آن است، بدون اینکه مطلق یا متجزی بودن مجتهد را صراحتاً بیان کنند (بهبهانی، ۱۴۱۷: ۷۴۹). همچنین، بعضی از فقها پس از بیان لزوم دارا بودن اهلیت فتوا برای قاضی، عبارت "لایکفیه فتوی العلماء" را به کار برده‌اند که به معنی عدم نفوذ قضاوت بر اساس فتوای علماء است. این موضوع نشان می‌دهد که مجتهد متجزی در برخی ابواب فقهی که خود در آنها به درجه اجتهاد نرسیده است، مقلد می‌باشد و تنها مجتهد مطلق مصداق فقیه جامع الشرایط فتوا است (شیخ بهایی، ۱۴۲۹: ۳۴۸/۲).

گروه دوم، قائل به لزوم اجتهاد قاضی و کفایت تجزیه در اجتهاد: این گروه از فقها معتقدند که قاضی باید مجتهد باشد و تجزیه در اجتهاد کفایت می‌کند. آن‌ها اجتهاد مقلد را نمی‌پذیرند و معتقدند که فقهای مجتهد متجزی باید از مجتهدان دیگری که در زمینه مورد قضاوت فرقه‌ای ندارند، استفتاء کنند (فاضل مقداد، ۱۳۷۳: ۳۶۷/۲). این نظر در برخی کتب فقهی با عباراتی مانند "الفقیه



الجامع الشرايط الفتوى" بیان شده است.

گروه سوم، قضاوت مقلد را صحیح می‌دانند: این گروه از فقها قضاوت مقلد را را صحیح می‌دانند و بر این باورند که قاضی مجتهد نیست و می‌تواند بر اساس فتاوی مراجع تقلید قضاوت کند. آن‌ها معتقدند که شرط اجتهاد قاضی لازم نیست و قاضی مقلد با توجه به تحقیقات و دستورات مراجع تقلید، قادر است در مسائل قضایی قضاوت کند. این نظر در برخی کتب فقهی با عباراتی مانند "الحاکم الشرعی" بیان شده است. به طور کلی، در علوم اسلامی و فقه، نظرات متفاوتی در مورد شرط اجتهاد قاضی وجود دارد و هر گروه دلایل و استدلال‌های خود را برای نظر خود ارائه کرده‌اند. این تفاوت‌ها عموماً بر اساس تفسیر متن‌ها و استناد به منابع فقهی مختلف است. بنابراین، در این موضوع دیدگاه‌های مختلفی وجود دارد و هر فقیه و مجتهد ممکن است نظر خاص خود را در این زمینه داشته باشد (ابن ادریس، ۱۴۱۰: ۱۵۴/۲).

بخش هفتم: نیازمندی‌های شرط اجتهاد مطلق قاضی

نیازمندی‌های شرط اجتهاد مطلق قاضی را می‌توان با استناد به مستندات مختلف تبیین کرد. این مستندات به چهار بند اصلی تقسیم می‌شوند (عراقی، ۱۴۲۱: ۵۳).

بند اول، مستنداتی است که علت عدم نفوذ قضاوت مقلد را توضیح می‌دهد. یکی از این مستندات، عدم اجماع درباره قضاوت مقلد است. به عبارت دیگر، قضاوت مقلد به صورت اجماعی نافذ نمی‌باشد و نمی‌توان آن را به عنوان منبع قانونی قطعی در نظر گرفت.

بند دوم، مستنداتی را برای لزوم اجتهاد مطلق قاضی بیان می‌کند. این مستندات می‌توانند شامل اصول و قواعد فقهی باشند که نشان می‌دهند قاضی در تصمیم‌گیری‌هایش باید به تجزیه و تحلیل دقیق و استناد به منابع فقهی بپردازد. بنابراین، اجتهاد مطلق برای قاضی ضروری است تا بتواند به صورت کامل عمل کند (شیخ طوسی، ۱۳۶۴: ۲۱۹/۶).

بند سوم، مستنداتی را شامل می‌شود که علت لزوم علم را برای قاضی بیان می‌کند. یکی از مستندات این بخش، نیاز به داشتن دانش کامل و جامعه درباره



مدارک احکام است. قاضی باید با تمامی مدارک و مبانی فقهی آشنا باشد و بر اساس آنها تصمیم‌گیری کند. بدین ترتیب، علم و دانش به شرط اجتهاد قاضی حائز اهمیت است (نراقی، ۱۴۱۵: ۱۵/۱۷).

بند چهارم، مستندات را شامل می‌شود که عدم نفوذ قضاوت مجتهد متجزی را توضیح می‌دهد. یکی از این مستندات، اشاره به عدم مطابقت مقلد با مجتهد است. به عبارت دیگر، مقلد با اطلاعی که از فتاوی فقها بدست می‌آورد، همچنان در حالت مقلدی باقی می‌ماند و نتیجه‌گیری‌های خود را براساس این اطلاعات انجام می‌دهد. بنابراین، قضاوت قاضی مقلد نافذ نمی‌باشد و نمی‌توان آن را به عنوان قضاوتی قطعی در نظر گرفت (طبرسی، ۱۴۱۰: ۵۱۲/۲).

در نتیجه، این مستندات به طور کلی نشان می‌دهند که لزوم اجتهاد مطلق قاضی برای تصمیم‌گیری‌های قضایی و رسیدگی به پرونده‌ها از اهمیت بالاقوه است. این مستندات به وضوح نشان می‌دهند که قاضی در تصمیم‌گیری‌های خود نباید به صورت مقلد عمل کند و باید به جای آن اجتهاد مطلق را انتخاب کند. اجتهاد مطلق قاضی به معنای استفاده از تمام ابزارها و منابع فقهی در تصمیم‌گیری‌های قضایی است و این امر به معنای دستیابی به عدالت و اصول عدل است. با توجه به متن‌های ارائه شده، می‌توان دو مستند برای لزوم اجتهاد مطلق قاضی استنتاج کرد:

۱. اجماع: در متن اول آمده است که به اجماع بر لزوم اجتهاد مطلق قاضی اشاره شده است. اجماع به توافق متخصصان و علمای حقوقی در یک مسئله خاص اشاره دارد و در اینجا اشاره به توافق بر لزوم اجتهاد مطلق قاضی وجود دارد

۲. حدیث امام صادق (علیه السلام): در متن دوم آمده است که در یک حدیث از امام صادق (علیه السلام) به توضیح لزوم اجتهاد مطلق قاضی پرداخته شده است. این حدیث بیان می‌کند که قاضی باید در احکام و قوانین اسلامی به مطالعه و تحصیل شرایط مورد نیاز بپردازد و بعد از آن علم به احکام پیدا کند. بنابراین، لزوم اجتهاد مطلق قاضی بر اساس این حدیث تأیید می‌شود. به طور کلی، این مستندات نشان می‌دهند که اجتهاد مطلق قاضی، یعنی تلاش قاضی در تحصیل علم و استناد به منابع شرعی برای صدور حکم، لازم و ضروری است (حسینی عاملی، ۱۴۰۲: ۶۴۸).



مبحثی که در اینجا مورد بحث قرار می‌گیرد، مربوط به اهلیت فتوی و قضاوت است. بر اساس این بحث، تنها مجتهد مطلق (عالم) مجاز به دادن فتوا و قضاوت است. همچنین، ظن یا قضاوتی که توسط کسی که اهلیت فتوی ندارد داده می‌شود، معتبر نیست، زیرا اجماع بر این است که اهلیت فتوی تنها برای مجتهد مطلق قطعی است و به آن پذیرش شده است (نراقی، ۱۷، ۱۴۱۵/۱۵). دلایل ارائه شده برای عدم اهلیت مجتهد متجزی (عادی) به دادن فتوا و قضاوت عبارتند از:

۱. عدم وجود دلیلی برای اطلاق عالم بر مجتهد متجزی. به عبارت دیگر، هیچ دلیلی وجود ندارد که نشان دهد مجتهد متجزی نیز می‌تواند به عنوان عالم شناخته شود.

۲. آنچه برای مجتهد متجزی حاصل می‌شود، تنها ظن است و برای آن اجماعی وجود ندارد. اجماع محقق تنها درباره اعتبار ظن مجتهد مطلق وجود دارد، نه درباره مجتهد متجزی. همچنین، مستندات لزوم علم قاضی عبارتند از: خداوند در قرآن کریم از قضاوت کردن بدون علم نهی کرده است، به این معنی که خداوند می‌فرماید: "ما این کتاب را به حق بر تو نازل کردیم تا میان مردم بدانچه خدا به تو آموخته داوری کنی."

۳. در حدیثی از پیامبر اکرم (ص) آمده است که قضاوت کنندگان (قضات) سه نفر از شخصیت‌های والا در بهشت هستند. با توجه به این دلایل، ضرورت دانستن علم برای قاضی برجسته است. از آنجا که علم مورد نیاز قاضی باید از طریق اجتهاد مطلق کسب شود، می‌توان ادله لزوم علم را جزئی از ادله لزوم اجتهاد مطلق در نظر گرفت (فاضل مقداد، ۱۴۰۴: ۲۳۶/۴).

گروهی از فقها قائل به کفایت اجتهاد متجزی در قضاوت هستند و اعتقاد دارند که قاضی مجتهد متجزی برای تصدی این منصب کافی است، اما اجتهاد مطلق را لازم نمی‌دانند. این گروه را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد: یک گروه که به صورت مطلق قضاوت مجتهد متجزی را قبول می‌کنند و یک گروه که در صورت عدم وجود مجتهد مطلق، قضاوت متجزی را صحیح می‌دانند. ادله مورد استناد قائلان به کفایت اجتهاد متجزی در قضاوت شامل دو بخش است: الف) مستندات لزوم علم قاضی: این بخش شامل آیات و روایات است که در این زمینه ارائه شده است. آیات مورد استناد شامل سه آیه است:



"من لم يحكم بما أنزل الله فأولئك هم الكافرون": به معنی آنکه کسانی که به آنچه خداوند نازل فرموده حکم نمی‌کنند، کافر هستند.

"من لم يحكم بما أنزل الله فأولئك هم الظالمون": به معنی آنکه کسانی که به آنچه خداوند نازل فرموده حکم نمی‌کنند، ظالم هستند.

"من لم يحكم بما أنزل الله فأولئك هم الفاسقون": به معنی آنکه کسانی که به آنچه خداوند نازل فرموده حکم نمی‌کنند، فاسق هستند.

بند اول: مستندات کفایت اجتهاد متجزی در قضاوت

این بخش شامل ادله دیگری است که قائلان به کفایت اجتهاد متجزی در قضاوت به آن استناد می‌کنند. جزئیات بیشتر درباره این مستندات معلوم نیستند و اطلاعات کافی درباره آنها در متن ارائه نشده است. در کل، گروهی از فقها قائل به کفایت اجتهاد متجزی در قضاوت هستند و بر اساس مستندات لزوم علم قاضی و کفایت اجتهاد متجزی، قضاوت متجزی را صحیح می‌دانند (فاضل مقداد، ۱۴۰۴: ۲۳۴/۴).

گروهی از فقها قائل به کفایت اجتهاد متجزی در قضاوت هستند و اعتقاد دارند که قاضی مجتهد متجزی برای تصدی این منصب کافی است، اما اجتهاد مطلق را لازم نمی‌دانند. این گروه را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد: یک گروه که به صورت مطلق قضاوت مجتهد متجزی را قبول می‌کنند و یک گروه که در صورت عدم وجود مجتهد مطلق، قضاوت متجزی را صحیح می‌دانند (حسینی عاملی، ۶۴۸: ۱۰/۲). مستندات تأیید اعتبار قضاوت مجتهد مطلق: تنها مجتهد مطلق اهلیت فتوا دارد و هیچ فرد غیر از او اهلیت فتوا ندارد. از این رو، ظنی که توسط شخصی که اهلیت فتوا ندارد بیان می‌شود، اعتباری ندارد. به عبارت دیگر، فقط ظن مجتهد مطلق به عنوان ظنی قطعی و قابل قبول در نظر گرفته می‌شود و برای پذیرش آن اجماع وجود دارد. بنابراین، قضاوت او معتبر است.

در مورد تعریف عالم، توافق بر این مسئله وجود دارد که مجتهد مطلق عالم است و به همین دلیل، علم در اینجا به معنای مجتهد مطلق است (شهید اول، ۱۴۱۷: ۶۷/۲).



بند دوم: مستندات عدم نفوذ قضاوت مجتهد متجزی

۱. نمی‌توان تحلیل کرد که چرا به مجتهد متجزی عالمی اطلاق نمی‌شود، زیرا در متن ارائه شده دلیلی برای این اطلاق وجود ندارد. ۲. آنچه برای مجتهد متجزی حاصل می‌شود، تنها ظن است و برای اعتبار آن هیچ اجماعی وجود ندارد. به عبارت دیگر، اجماع برای تأیید اعتبار ظن تنها در مورد مجتهد مطلق وجود دارد و برای مجتهد متجزی وجود ندارد (اسدی حلی، ۱۴۱۳: ۴۱۸/۳ و شهیداول، ۱۴۱۰: ۸۹).

بند سوم: مستندات لزوم علم قاضی

این بخش شامل آیات و روایاتی است که نیاز به داشتن علم قاضی را تأکید می‌کنند. ۱. برای مثال آیه "اللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ" (سوره حج، آیه ۶۹): این آیه مبنی بر این است که خداوند در روز قیامت در اختلافات شما داوری خواهد کرد. از این آیه می‌توان استدلال کرد که قاضی باید دارای علم و صلاحیت لازم برای داوری در اختلافات مردم باشد، نیاز به داشتن علم را در قاضی تشدید می‌نماید. ۲. روایتی نیز از امام صادق (علیه السلام) که می‌فرمایند: "القضاء أربعة، ثلاثة في النار"، یعنی "قضاتی که سه نفر از آنها در آتش هستند"، تأکید بر لزوم دانش و صلاحیت قاضیان را نشان می‌دهد (کلینی، ۱۳۷۵: ۴۰۷/۷). ۳. روایتی از امام صادق (علیه السلام) که می‌فرمایند: "قاضی قضی بینائین فأخطأ سقط أبعد من السماء"، یعنی "قاضی که بین دو نفر قضاوت کند و خطا کند، از بالاترین نقطه آسمان سقوط می‌کند"، نشان می‌دهد که قاضی باید دقت و دانش لازم را در قضاوت داشته باشد. ۴. روایتی از ابوبصیر که می‌گوید: امام باقر (علیه السلام) فرمود: "من حکم فی درهمین فأخطأ كفر"، یعنی "هر کس درباره دو درهم قضاوت کند و خطا کند، کافر است"، نشان می‌دهد که دقت و صحت قضاوت برای قاضی بسیار مهم است. ۵. روایتی از اصبغ بن نباته که می‌گوید: امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود: "ان ما أخطأت القضاء فی دم أو قطع فهو علی بیت المال"، یعنی "آنچه قضات در مورد خون یا قطع خطا کنند، غرامت آن بر عهده بیت المال است" نشان می‌دهد که قاضی باید در قضاوت خطاهای جدی از خود پرهیز کند (صدرحاج سیدجوادی، ۱۳: ۲۱۴/۱۳۹۱).

بند چهارم: مستندات کفایت اجتهاد متجزی قاضی

۱. روایتی از ابوخریدجه سالم بن مکرم الجمال که می‌گوید: ابوعبدالله جعفر بن



محمد الصادق (علیه السلام) فرمود: "إياكم أن يحاكم بعضكم بعضاً إلى أهل الجور....."، در حدیث مذکور آمده است که قضات به چهار گروه تقسیم می‌شوند. سه گروه از قضات در آتش هستند، به این معنی که در قضاوت خود به باطل روی آورده‌اند و نمی‌دانند که آنچه قضاوت می‌کنند در واقع باطل است (مفید، ۱۴۱۳: ۷۲۲). در این گروه، قاضی که باطل را به عنوان حق قضاوت کند و نداند که در اشتباه است، نیز در آتش قرار می‌گیرد. همچنین، قاضی که به حق قضاوت کند، اما نداند که قضاوتش درست است، نیز در آتش است. در نهایت، قاضی که به حق قضاوت کند و بداند که درست است، در بهشت است. عبارت "یعلم شیئاً من قضایانا" که در حدیث اشاره شده است (شیخ حرعاملی، ۱۴۱۴: ۲۷/۱۹). علاوه بر تجزی اجتهاد، به جواز قضاوت مجتهد متجزی اشاره می‌کند. این به این معنی است که هر کسی که احادیث اهل بیت را روایت کند و حلال و حرام آنها را بشناسد، حتی اگر در استنباط تمامی احکام مجتهد نباشد، می‌تواند در موقعیت قضاوت فعالیت کند. همچنین، روایتی از امام معصوم (علیه السلام) وجود دارد که از تعیین مجتهد متجزی در زمان غیبت امام صحبت می‌کند، که به این معنی است که قاضی مجتهد متجزی مورد تعیین وی قرار گرفته است، بنابراین قضاوت او صحیح است (فاضل مقداد، ۱۴۰۴: ۲۳۲/۴). به علاوه، اجماعی بر این موضوع شکل گرفته است که قاضی باید دارای حداقل اجتهاد متجزی باشد تا بتواند در موارد قضاوت فعالیت کند (مفید، ۱۴۱۳: ۷۲۲). همچنین، شرط فتوا نیز مجتهد بودن است و داشتن صلاحیت فتوا، یکی از شرایط قضاوت است. بنابراین، حداقل اجتهاد متجزی برای قاضی ضروری است. لازم به ذکر است که برخی از فقها از این روایت علاوه بر نفوذ قضاوت مجتهد متجزی، تجزی در اجتهاد و فتوا را نیز برداشت کرده‌اند. اما برخی دیگر تنها نفوذ قضاوت مجتهد عالم به برخی از احکام را تأکید می‌کنند. آن‌ها معتقدند که این روایت به معنای این است که عالم می‌تواند در بعضی از روایت‌های اهل بیت، به عنوان مجتهد، قضاوت کند، حتی اگر در تمامی مسائل فقهی مسلط نباشد و قضاوت او به عمل درآید. از دیدگاه این گروه، این روایت دلالتی بر تجزی اجتهاد ندارد (همان).



نکته لازم به ذکر این که "الاصل دلیل حیث لا دلیل" اصل زمانی دلیل محسوب می شود که دلیل دیگری نباشد. بنابراین با وجود آیات و روایاتی که در این زمینه وجود دارد، اصل مذکور باطل است (فاضل مقداد، ۱۴۰۴: ۲۳۲/۴). در مورد ادله قائلین به مشروط بودن اجتهاد در قضاوت و ایراداتی که بر این ادله وارد شد، ظاهر ادله آنها کامل نیست و لذا وجوب اجتهاد برای قضاوت ثابت نمی شود. گروهی از فقها معتقدند که در زمان حضور امام (علیه السلام)، قضاوت شخصی که توسط معصوم (علیه السلام) منصوب می شود، قابل اجرا است (بروجردی، ۱۳۷۹: ۷۳). اما در زمان غیبت، قضاوت فقهای مقلد که توسط عبارت نصب از جانب معصومین (علیهم السلام) شامل شده است، قابل اجرا است. بنابراین، این گروه اجازه می دهد که قضاوت فقیه عادل امامی، حتی اگر به درجه اجتهاد نرسیده باشد، معتبر باشد، در کل دو شرط عادل و مأذون بودن آن فقیه رعایت شود. در صورت شک در مورد اینکه آیا فقیه مقلد برای قضاوت منصوب شده است یا خیر، اصل عدم نصب و عدم نفوذ قضاوت وی اعمال می شود (شهیدثانی، ۱۴۱۰: ۷۵/۲). بنابراین، بر اساس نظر این گروه، نفوذ قضاوت قاضی مقلد باید از طریق نصب ثابت شود، به این معنی که باید ثابت شود مقلد برای قضاوت توسط امام (علیه السلام) منصوب شده است (همان). این گروه به منظور نفوذ قضاوت مقلد، مأذون بودن مقلد را با استناد به چندین روایت ضروری می دانند که در ادامه به آنها اشاره می شود. ادله قائلین به صحت قضاوت مقلد را می توان به دو دسته تقسیم کرد. ابتدا، دسته ای از ادله که در رد ادله قائلین به لزوم اجتهاد مطلق قاضی مطرح می شود و سپس ادله ای که نیاز به قضاوت مقلد را الزام می دهد. همچنین، ادله حاکی از نفوذ قضاوت مقلد نیز به دو دسته تقسیم می شوند (گلپایگانی، ۱۴۱۳: ۱/۴۳).

الف- ادله مورد استناد برای لزوم علم قاضی: روایتی از امام باقر (علیه السلام) که در آن ایشان به شریح می فرمایند: "یا شریح، قد جلست مجلساً لا یجلسه إلا نبی أو وصی نبی أو شقی." این روایت نشان می دهد که قاضی باید در جمعیت و مجلسی حضور داشته باشد که فقط انبیا و وصیان انبیا و کسی که شقاوت دارد در آن شرکت می کنند (بروجردی، ۱۳۷۹: ۷۴). با توجه به این ادله، این گروه از فقها



معتقدند که برای نفوذ قضاوت مقلد، نیاز به ثابت شدن مأذون بودن مقلد وجود دارد. به عبارت دیگر، باید ثابت شود که مقلد برای قضاوت توسط امام (علیه السلام) منصوب شده است. این ادله با استناد به روایات و منابع معتبر ارائه می‌شوند. در کل، این گروه از فقها به دو دسته ادله تقسیم می‌شوند. ادله اولیه برای لزوم علم قاضی و ادله دومی برای نفوذ قضاوت مقلد. همچنین، ادله برای رد برخی مستندات قائلین به لزوم اجتهاد مطلق قاضی نیز وجود دارد. این ادله با استناد به روایات و منابع دینی قوی ارائه می‌شوند و نظر این گروه را در مورد صحت قضاوت مقلد توجیه می‌کنند (صیمری، ۱۴۲۰: ۲۱۷/۴). در این راستا "روایتی از امام صادق (علیه السلام) که فرمودند: "تو را از دو خصلت خطرناک که باعث نابودی انسان می‌شوند، منع می‌کنم. اولاً، منع می‌کنم که در تعلق خدا به باطل و در تفتی به مردم درباره آنچه نمی‌دانی، فتوا دهی." به عبارت دیگر، تو را از این دو خصلت منع می‌کنم: نسبت دادن باطل به خدا و دادن فتوا درباره آنچه که نمی‌دانی به مردم (ابن حمزه طوسی، ۱۴۰۸: ۲۰۸).

ب- مستندات نفوذ قضاوت مقلد: آنچه از کتاب خدا و سنت استفاده می‌کند، صحت قضاوت به حق و عدالت از طرف هر مؤمن را تأیید می‌کند. بنابراین، قضاوت هر مؤمنی که به حق و عدالت قضاوت می‌کند، صحت دارد. این شامل قضاوت قاضی مقلد نیز می‌شود و شواهد این ادعا آیات و روایاتی است که به آنها اشاره می‌کنند (شیخ طوسی، ۱۳۸۷: ۱۲/۸). در این راستا آیات "إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ"، یعنی خدا به شما فرمان می‌دهد که سپرده‌ها را به صاحبان آنها بازگردانید و هنگامی که در بین مردم داوری می‌کنید، با عدالت داوری کنید و "يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍ عَلَىٰ أَلَّا تَعْدِلُوا"، یعنی ای کسانی که ایمان آورده‌اید، برای خدا به داد برخیزید و به عدالت شهادت دهید، و البته نباید دشمنی یک گروه شما را بر آن دارد که عدالت نکنید و "يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ وَلَوْ عَلَىٰ أَمْتِنَٰلَا" دربارۀ امام جعفر صادق (علیه السلام) است که او در آن به دو خصلت خطرناک اشاره می‌کند و از آنها منع می‌کند. نخستین خصلت، نسبت دادن باطل به خدا است و دومین خصلت، دادن فتوا درباره‌ی آنچه



که نمی‌دانیم به مردم است. "قال علی (علیه السلام): الحكم حکمان: حکم الله و حکم الجاهلیة، فمن أخطأ حکم الله حکم بحکم الجاهلیة" (مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۴۴۹). یعنی: "حکم دو نوع است: حکم خدا و حکم جاهلیت. هر کس در حکم خدا خطا کند، در واقع به حکم جاهلیت حکم کرده است." روایت مذکور از امام علی (ع) نشان می‌دهد که در دین اسلام، حکم خدا و احکام معصومین (ع) باید به طور کامل پذیرفته شود و هرگونه تغییرات و تفسیرهای نامناسب به حکم جاهلیت تلقی می‌شود. مقتضای قول صاحب الزمان (عج): "وَأَمَّا الْخَوَادِثُ الْوَأَقَعَةُ فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى رِوَاةٍ أَحَادِيثِنَا فَإِنَّهُمْ حُجَّتِي عَلَيْكُمْ وَأَنَا حُجَّةُ اللَّهِ" (بحار الأنوار، ج ۲۵، ص ۳۵۵). یعنی: "و اما حوادثی که واقع می‌شود، در آنها به راویان احادیث ما مراجعه کنید، زیرا آنها حجت من بر شما هستند و من حجت خدا بر شما هستم." این روایات بیان می‌کنند که همه باید به احکام خداوند و معصومین (ع) تسلیم شوند و از آن پیروی کنند. قضاوت کردن درباره احکام معصومین (ع) به عهده افرادی است که از طریق قضاوت صحیح یا اجتهاد صحیح به احکام آگاه شده‌اند، مانند مجتهدان. در این حالت، قضاوت کننده باید به حق و عدل عمل کند. همچنین، بر اساس روایتی از صاحب الزمان (عج)، در مواقعی که حوادثی رخ می‌دهد، باید به راویان احادیث معصومین (ع) مراجعه کرد و از آنها استدلال کرد. این روایت نشان می‌دهد که مقلدان (افرادی که به احکام معصومین از طریق مجتهدها پیروی می‌کنند) برای قضاوت در بین مردم، به فتاوای مجتهدهای خود متکی هستند و حکم آنها حکم الهی است (طبرسی، ۱۴۱۰: ۵۱۲/۲).

با توجه به این تفاسیر، می‌توان نتیجه گرفت که در دین اسلام، قضاوت بر عهده افرادی است که به علم و معرفت کافی درباره احکام دینی و تفسیر آنها دارند، و افراد معمولی باید به این افراد متخصص رجوع کنند تا درباره مسائل دینی قضاوت کنند (ابن حمزه طوسی، ۱۴۰۸: ۲۰۸). به عقیده برخی فقها نیز، شخص مقلد در صورتی که دقیقاً تمام جزئیات یک مسئله نزاعی را از فتوای مجتهد بداند، حکم را در قضایا متنازع به حق متنازعین می‌داند و در نتیجه حکم مجتهد در قضیه نافذ است. به عبارت دیگر، چنین مقلدی در واقع به عنوان نماینده‌ای از عالم و عارف به حکم شرعی عمل می‌کند. از طرفی، اگرچه دلیلی صریح بر اذن مقلد



برای قضاوت در نصوص مذکور وجود ندارد، اما در نصوص حاضر نیز عبارتی وجود ندارد که به عدم جواز اذن برای شیعیان حافظ احکام اشاره کند (طوسی، ۱۳۸۷: ۸۳/۸). از طرف دیگر، برخی نصوص به وارد شدن اذن از جانب معصوم (ع) برای شیعیان اشاره دارند، به ویژه برای شیعیانی که حافظین احکام ایشان هستند و در حکم دادن به مردم به احکام ائمه (ع) عمل می‌نمایند. دستیابی به این احکام با اجتهاد صحیح یا تقلید صحیح از مراجع تقلید صورت می‌گیرد، و نهی از قضاوت کردن شامل اشخاصی است که از احکام ائمه (ع) رویگردان بوده و به صورت بی‌نیاز از تعلیمات آنان و با استناد به قیاس و استحسان و روش‌های باطل عمل می‌کنند. بنابراین، مقلد آگاه از فتاوی مجتهد می‌تواند در قضاوت‌ها نقشی بازی کند (طبرسی، ۱۴۱۰: ۵۱۲/۲). از آنجا که هر واقعه‌ای قضاوت خاص خود را می‌طلبد، هر جندی (شخصی که به تقلید فقهای معاصر می‌پردازد) باید توانایی اجتهاد را داشته باشد. عالمانی که به تمام قضایا مسلط نیستند، درجه مجتهد مطلق را ندارند. اما آنها باید اخبار را شناسایی و بررسی‌نمایند و آنها را جمع‌آوری کنند تا بتوانند به قضاوت‌ها دست یابند.

در این راستا برخی از فقها، احتمالی را برای نظر شیخ طوسی در مسئله مورد بحث ذکر کرده‌اند. آنها معتقدند که شاید شیخ طوسی این نظر را در مسئله مذکور قبول کرده باشد که قاضی عامی می‌تواند قضاوت کند بنابراین، آنها توصیه می‌کنند که از مجتهدین استفتاء کنید و به فتاوی شیخ طوسی قضاوت کنید، زیرا این اولین نظری است که شیخ طوسی مطرح می‌کند. این فقها پذیرش این نظر را به عنوان نظر راجح شیخ و تأییدی برای صحت قضاوت مقلد معتبر می‌دانند، زیرا قائلان به نفوذ قضاوت مقلد حداقل به وجود عالمی که قاضی است، در هنگام قضاوت نیاز دارند. برخی از فقها برای تأیید لزوم اجتهاد مطلق قاضی به اجماع استناد کرده بودند، اما توسط برخی دیگر از فقها دچار تردید شد. این فقها ادعای اجماع مورد استناد قائلان به اجتهاد مطلق قاضی را معتبر نمی‌دانند. شاهد این ادعا، اقوال سه‌گانه‌ای است که شیخ طوسی مطرح می‌کند (گلپایگانی، ۱۴۱۳: ۱/۳۲). همچنین، تتبع در آثار فقهای متقدم اختلاف نظر آنها را آشکار می‌کند. بنابراین، اعتبار چنین اجماعی مورد تردید ممکن است سؤالی مطرح شود که آیا



کسی که قائل به صحت قضاوت مقلد است، لزوماً قائل به صحت قضاوت مجتهد متجزی است؟ یا آیا کسی که قائل به صحت قضاوت مجتهد متجزی است، قضاوت مقلد را نیز صحیح می‌داند؟ در پاسخ باید گفت که ممکن است رابطه بین قائلان به صحت قضاوت مجتهد متجزی و قائلان به صحت قضاوت مقلد را عموماً و خصوصاً مطلق تلقی کنیم، زیرا فقهای که قائل به صحت قضاوت مقلد هستند، قطعاً قضاوت مجتهد متجزی را معتبر می‌دانند. هرچند قضاوت مقلد نیز از نظر آنها صحیح است، اما فقهای که قائل به صحت قضاوت مجتهد متجزی هستند، برخی قضاوت مقلد را نیز صحیح می‌دانند. در عین حال، برخی دیگر حداقل اجتهاد متجزی را برای قاضی لازم می‌دانند، اما قضاوت مقلد را نافذ نمی‌دانند. یکی از مسائل جدید مطرح شده، مسئله نیابت مقلد برای قضاوت از سوی مجتهد است (اراکي، ۱۳۷۳: ۲۲۱). در این موضوع، فقها به بررسی صحت یا عدم صحت نیابت مقلد برای قضاوت توسط مجتهد می‌پردازند، در صورتی که مجتهد او را به عنوان نماینده‌اش در این مورد تعیین کند (خوانساری، ۱۳۵۵: ۶/۹).

نظرات فقهای این دوره را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد:

دسته اول شامل فقهای است که نیابت مقلد در قضاوت از سوی مجتهد را جایز می‌دانند و به عبارتی قضاوت مقلد را نافذ می‌دانند. آن‌ها معتقدند که ولایت عامه برای امام معصوم (ع) برای مجتهد ثابت است و از جمله این ولایت، ولایت داشتن در دادن اذن خاص به فردی جهت قضاوت کردن است. بنابراین، مجتهد می‌تواند با اذن خاص خود فردی را، حتی اگر مقلد باشد، به عنوان نماینده قرار دهد (بروجردی، ۱۳۷۹: ۷۵).

دسته دوم شامل گروهی از فقهاست که چنین نیابتی را جایز نمی‌دانند. آن‌ها علاوه بر پاسخ به دلیل مورد استفاده موافقین، احتمالی را به عنوان سرمنشأ نظر موافقین مطرح می‌کنند. این دسته از فقها به دلیل موافقین، با این کلام پاسخ می‌دهند که اذنی که برای امام معصوم (ع) وجود دارد، اذن وی برای شخصی است که اهلیت و قابلیت مأذون بودن را دارا می‌کند، یعنی شرایط لازم برای وی موجود است و تنها با اذن امام (ع) وی متصدی این منصب قرار می‌گیرد. بنابراین، نهایت اذن مجتهد برای دیگری به منظور قضاوت نیز به همین صورت است و تنها شامل



افرادى واقع مى‌شود كه اهليت آن را دارا باشند، در حالى كه اهليت مأذون بودن براى غير مجتهد ثابت نيست. بنابراين، مجتهد نمى‌تواند مقلد را به قضاوت منصوب كند، زيرا وى اهليت مأذون بودن را ندارد (انصارى، ۱۴۱۵: ۲۵).

گروهى از فقها دلايلى را براى قائل شدن به جواز نيابت مقلد در قضاوت مطرح كرده‌اند. آن‌ها معتقدند كه اين جواز ناشى از فتواهاى برخى از فقها درباره قضاوت مقلد عادل عالم است و اين را به عنوان يك احتمال مطرح مى‌كنند. اين گروه با ارائه شواهدى ادعاى خود را تأييد مى‌كنند. (بروجردى، ۱۳۷۹: ۷۵) به عنوان مثال، مجتهد بزرگى كه صاحب جواهر ناميده مى‌شود، قضاوت مقلد را پذيرفته و بر صحت نيابت مقلد در قضاوت تأكيد دارد (مغربى، ۱۳۸۵: ۵۳۱/۲).

در عين حال، برخى از مخالفان نيابت مقلد معتقدند كه قضاوت مقلد تنها در صورتى معتبر است كه طرفين در نزاع به مجتهد مراجعه كرده و مجتهد، به مقلد عادل عالم در اين موضوع اذن قضاوت را داده و او را مأمور تفتيش حقيقت و واقعه كند. سپس پس از بررسى و آگاهى به فتواى مجتهد، مقلد قضاوت را درباره واقعه مورد نزاع صادر مى‌كند (بروجردى، ۱۳۷۹: ۷۵). اين گروه، علت صحت قضاوت مقلد را به اين صورت بيان مى‌كنند: چون مقلد مأموريت قضاوت را عهده دار نيست و تنها در خصوص واقعه حكم مى‌دهد، قضاوت او صحيح است. علاوه بر اين، مقلد در اينجا به عنوان واسطه‌اى عمل مى‌كند و مى‌توان او را مشابه آلت در نظر گرفت. بنابراين، در واقع حكم از مجتهد است، زيرا مجتهد قبول حكم اين مقلد را تصديق كرده است (حسينى، ۶۴۸: ۲/۱۰).

در مورد قضاوت مقلد در هنگام مصلحت، بحثى مطرح مى‌شود كه آيا مى‌توان آن را نافذ دانست يا خير؟ مصلحت ممكن است داراى مصاديق متعددى باشد. به عنوان مثال، اضطرار نيز مى‌تواند به عنوان يكي از مصاديق مصلحت در نظر گرفته شود. در اين حالت، اختيار مقابل اضطرار قرار مى‌گيرد و زمانى كه مجتهد به اندازه كافى حاضر نباشد و با وجود مجتهد، قضاوت مقلد نافذ باشد، اضطرار مى‌تواند شامل مصاديق مختلفى باشد. به عنوان مثال، در صورتى كه مجتهد براى قضاوت مرتبط با نيابت مقلد و قضاوت مقلد از طريق فتواها و آراء مختلف فقها و مراجع تقليد بررسى شده است. برخى از فقها و مراجع تقليد به جواز قضاوت مقلد



پایبند بوده و برخی دیگر معتقدند که قضاوت مقلد تنها در شرایط خاص و با اذن مجتهد قابل قبول است (عراقی، ۱۹: ۱۴۲۱).

منابع فقهی مختلف ممکن است درباره قضاوت مقلد و نیابت مقلد دیدگاه‌های متفاوتی داشته باشند. بنابراین، نظراتی که در این مورد ارائه می‌شوند، بستگی به مکتب فقهی و مرجعیت دارند که بر آنها استناد شده است. تفسیرات و آراء مختلفی وجود دارند و دیدگاه‌های مخالف نیز مطرح شده است (حسینی، ۴۹: ۶۴۹: ۲/۱۰). درباره قضاوت مقلد در هنگام مصلحت، نیز دیدگاه‌های متفاوتی وجود دارد. برخی از فقها معتقدند که در شرایط خاصی مانند اضطرار، قضاوت مقلد می‌تواند نافذ باشد، در حالی که برخی دیگر این را قبول نمی‌کنند و تأکید می‌کنند که قضاوت مقلد تنها با اذن مجتهد معتبر قابل قبول است (صدرحاج سیدجوادی، ۱۳۹۱: ۲۱۵/۱۳).

در نهایت، توصیه می‌شود که در بررسی دقیق و موردی مسائل فقهی و قضایی، به منابع فقهی رجوع کرده و نظرات و آراء مختلف را مورد بررسی دقیق قرار داده و با توجه به مکتب فقهی و مرجعیتی که به آن اعتقاد دارید، به نتیجه‌گیری برسید. همچنین، در صورت نیاز، می‌توانید با مراجع تقلید مربوطه تماس حاصل کرده و از آراء و فتاوی‌شان استفاده کنید (ابن زهره حلبی، ۱۴۱۷: ۴۳۶).

نتیجه‌گیری

با توجه به توضیحات ارائه شده، می‌توان مشاهده کرد که در دوره‌ی فعلی نسبت به دوره‌ی قبل، بحث مذکور در مورد قضاوت مقلد توسط فقها به صورت مفصل‌تر بیان شده است. افق استنادها نیز گسترش یافته و به جز دلایل عقلی، برخی از روایات جدید نیز مورد استناد قرار گرفته‌اند. به عنوان مثال، برخی از مطالبی که از صاحب الزمان (عج) در توقیع شریف آمده است، برای اولین بار مطرح شده است. تعداد فقها و علمایی که قضاوت مقلد را جایز می‌دانند، نسبت به دوره‌ی قبل افزایش یافته است. در این دوره، بحث نیابت مقلد از مجتهد نیز به عنوان یکی از مباحث جدید مطرح شده است. دلایل ارائه شده توسط فقها و علمای قائل به جواز قضاوت مقلد، با دقت و تأمل، انسان را به پذیرش نظر آنها سوق می‌دهد. زیرا آنها علاوه بر برداشت‌های متفاوت از قوانین و اصول، ادله‌ای



جدید مانند لزوم قضاوت با حق و عدل حتی از سوی غیرمجتهد و لزوم اجماع را نیز ارائه می‌دهند. به نظر می‌رسد که دلیل اجماع بر لزوم اجتهاد قاضی، مهم‌ترین دلیل این گروه فقها باشد و این دلیل بر نیاز اجتهاد در قضاوت قاضی تأکید می‌کند. به طور خلاصه، مستنداتی که برای پشتوانه لزوم اجتهاد مطلق قاضی مورد استفاده قرار می‌گیرند، شامل عدم اجماع در قضاوت مقلد، نیاز به تحلیل دقیق و استناد به منابع فقهی، و نیاز به دانش و آگاهی کامل از مدارک احکام می‌باشند. همچنین، نشان داده شده است که عدم تطابق مقلد با مجتهد و عدم نفوذ قضاوت مجتهد متجزی نیز مهم است. با توجه به این مستندات، می‌توان به اهمیت و لزوم اجتهاد مطلق قاضی در تصمیم‌گیری‌های قضایی پی برد.



منابع و مآخذ

نهج البلاغه و بعد.....

۱. اراکی، محمد علی، استفتائات، قم، انتشارات معروف، ۱۳۷۳ ش
۲. اسدی حلی، حسن بن یوسف، ارشاد الازدهان الی احکام الایمان، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۰ ق
۳. اسدی حلی، حسن بن یوسف، تلخیص المرام فی معرفه الاحکام، قم، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ۱۴۲۱ ق
۴. اسدی حلی، حسن بن یوسف، قواعد الاحکام فی معرفه الحلال و الحرام، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۳ ق
۵. ابن جنید اسکافی، محمد بن احمد، مجموعه فتاوی ابن جنید، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۶ ق
۶. انصاری، مرتضی بن محمد امین، القضا و الشهادات، قم، کنگره جهانی بزرگداشت شیخ اعظم انصاری، ۱۴۱۵ ق
۷. آبی، حسن بن ابیطالب، کشف الرموز فی شرح المختصر النافع، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۰۸ ق
۸. آل عصفور، حسین بن محمد، الأنوار اللوامع فی شرح مفاتیح الشرائع، قم، المیرزا محسن آل عصفور، ۱۰۰۶-۱۰۹۱ ق
۹. ابن زهره حلبی، حمزه بن علی، غنیه النزوع الی علم الاصول و الفروع، قم، مؤسسه امام صادق (علیهم السلام)، ۱۴۱۷ ق
۱۰. ابن ادریس، محمد بن احمد، السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۰ ق
۱۱. ابن فهد حلی، احمد بن محمد، المذهب البارع فی شرح المختصر النافع، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۰۷ ق
۱۲. ابن بابویه، ابوجعفر، محمد بن علی، المقنع، قم، مؤسسه پیام امام هادی (علیهم السلام)، ۱۴۱۵ ق
۱۳. ابن حمزه طوسی، محمد بن علی، الوسیله الی نیل الفضیله، قم، کتابخانه عمومی آیت الله مرعشی نجفی (ره)، ۱۴۰۸ ق



۱۴. ابن براج، عبدالعزيز بن نحير، المذهب، قم، انتشارات اسلامي، ۱۴۰۶ ق
۱۵. بروجردی، حسين، شکوه فقاہت، قم، تبليغات اسلامي حوزه علميه قم، ۱۳۷۹ ش
۱۶. حسيني عاملی، محمد جواد بن محمد، مفتاح الکرامه فی شرح قواعد العلامه، بیروت - لبنان، دار إحياء التراث العربی، ۷۲۶-۶۴۸ ق
۱۷. حلی، يحيى بن سعيد، الشرايع، قم، مؤسسه سيد الشهداء (ع)، ۱۴۰۵ ق
۱۸. حلی، جعفر بن حسن، المختصر النافع فی الفقه الاماميه، تهران، قسم الداراسات الإسلاميه فی مؤسسه البعثه، ۱۴۱۰ ق
۱۹. خوانساری، سيد احمد، جامع المدارک فی شرح مختصر النافع، تهران، مکتبه الصدوق، ۱۳۵۵ ش
۲۰. شيخ طوسی، محمد بن حسن، المبسوط، تهران، المکتبه المرتضويه لإحياء الآثار الجعفريه، ۱۳۸۷ ش
۲۱. شيخ طوسی، محمد بن حسن، النهايه فی مجرد الفقه و الفتاوى، بیروت، دار الكتاب العربی، ۱۴۰۰ ق
۲۲. شيخ طوسی، محمد بن حسن، تهذيب الاحکام، تهران، دار الکتب الإسلاميه، ۱۳۶۴ ش
۲۳. شيخ حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشيعه، قم، مؤسسه آل بيت (عليهم السلام) لإحياء التراث، ۱۴۱۴ ق
۲۴. شريف مرتضى، على بن الحسين، الانتصار فی انفرادات الاماميه، قم، دفتر انتشارات اسلامي، ۱۴۱۵ ق
۲۵. شهيد اول، محمد بن مکی عاملی، غايه المراد فی شرح نکت الإرشاد، قم، دفتر تبليغات اسلامي حوزه علميه قم، ۱۴۱۴ ق
۲۶. شهيد اول، محمد بن مکی عاملی، الدروس الشرعيه فی فقه الاماميه، قم، دفتر انتشارات اسلامي، ۱۴۱۷ ق
۲۷. شهيد اول، محمد بن مکی عاملی، اللعمه الدمشقيه فی فقه الاماميه، بیروت - لبنان، دارالتراث، ۱۴۱۰ ق
۲۸. شهيد ثانی، زين الدين بن علی بن احمد عاملی، حاشيه الارشاد، قم، دفتر تبليغات اسلامي حوزه علميه قم، ۱۴۱۴ ق



۲۹. شهید ثانی، زین الدین بن علی بن احمد عاملی، الروضة البهية في شرح
اللمعة الدمشقية، قم، مكتب الإعلام الاسلامي مركز النشر، ۱۴۱۰ ق
۳۰. شهید ثانی، زین الدین بن علی بن احمد عاملی، مسالك الأفهام الى تنقيح
سرائع الاسلام، قم، مؤسسه المعارف الإسلاميه، ۱۴۱۳ ق
۳۱. شيخ بهائي، محمد بن حسين، جامع عباسي، قم، دفتر انتشارات اسلامي،
۱۴۲۹ ق
۳۲. صدر، سيد رضا، الاجتهاد و التقليد، قم، دفتر تبليغات اسلامي حوزه علميه
قم، ۱۴۲۰ ق
۳۳. صدر حاج سيد جوادى، فاني، كامران، دايرة المعارف تشيع، تهران،
حكمت، ۱۳۹۱ ش
۳۴. صيمري، مفلح بن حسن، تلخيص الخلاف و خلاصه الاختلاف، قم،
كتابخانه عمومي حضرت آيت الله العظمي مرعشي نجفي (ره)، ۱۴۰۸ ق
۳۵. صيمري، مفلح بن حسن، غايه المرام في شرح سرائع الاسلام، بيروت -
لبنان، دار الهادي، ۱۴۲۰ ق
۳۶. طبرسي، امين الاسلام، فضل بن حسن، المؤلف من المختلف بين ائمه
السلف، مشهد، مجمع البحوث الإسلاميه، ۱۴۱۰ ق
۳۷. طباطبائي، سيد علي بن محمد بن أبي المعالي، رياض المسائل في تحقيق
الاحكام بالدلائل، قم، دفتر انتشارات اسلامي، ۱۴۱۲ ق
۳۸. علي بن بابويه، فقه الرضا، مشهد، مؤسسه آل بيت لإحياء التراث، ۱۴۰۶ ق
۳۹. عراقى، ضياء الدين، كتاب القضاء، قم، مؤسسه معارف اسلامي امام رضا
(عليهم السلام)، ۱۴۲۱ ق
۴۰. فاضل مقداد، مقداد بن عبدالله، التنقيح الرائع لمختصر الشرائع، قم، مكتبة
آيت الله المرعشي النجفي (ره)، ۱۴۰۴ ق
۴۱. فاضل مقداد، مقداد بن عبدالله، كنز العرفان في فقه القرآن، تهران،
مرتضوي، ۱۳۷۳ ش
۴۲. فاضل هندی، محمد بن حسن كشف اللثام و الابهام عن قواعد الاحكام،
قم، دفتر انتشارات اسلامي، ۱۴۱۶ ق



۴۳. فقحانی، علی بن محمد بن طی، الدر المنضود فی معرفه صیغ النیات و الايقاعات و العقود، شیراز، مکتبه مدرسه امام عصر (عج) العلمیه، ۱۴۱۸ ق
۴۴. قمی سبزواری، علی بن محمد، جمع الخلاف و الوفاق بین الامامیه و بین ائمه الحجاز و العراق، قم، زمینه سازان ظهور امام عصر (عج)، ۱۳۷۹ ش
۴۵. قطب راوندی، سعید بن هبه الله، فقه القرآن، قم، کتابخانه عمومی حضرت آیت الله العظمی مرعشی نجفی (ره)، ۱۴۰۵ ق
۴۶. کیدری، قطب الدین، اصباح الشیعۀ بمصباح الشریعه، قم، مؤسسه الامام الصادق (علیهم السلام)، ۱۳۷۴ ش
۴۷. کلینی، محمد بن یعقوب، کافی، قم، اسوه، ۱۳۷۵ ش
۴۸. گلپایگانی، سید محمد رضا، کتاب القضاء، قم، دار القرآن الکریم، ۱۴۱۳ ق
۴۹. محقق سبزواری، محمد باقر بن محمد مومن، کفایۀ الاحکام، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۸۱ ش
۵۰. مفید، محمد بن نعمان، المقنعه، قم، کنگره جهانی هزاره شیخ مفید، ۱۴۱۳ ق
۵۱. مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، بحار الانوار، بیروت - لبنان، دار الاحیاء التراث العربی، ۱۴۱۳-۱۴۰۳ ق
۵۲. مقدس اردبیلی، احمد بن محمد، مجمع الفائده و البرهان فی شرح الازدهان، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۰۳ ق
۵۳. مغربی، ابوحنیفه، نعمان بن محمد تمیمی، دعائم الاسلام، قم، مؤسسه آل بیت (علیهم السلام)، ۱۳۸۵ ش
۵۴. نجفی، محمد حسن، جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام، بیروت، دارالاحیاء التراث العربی، ۱۳۶۲ ش
۵۵. نراقی، احمد بن محمد مهدی، مستند الشیعۀ فی احکام الشریعه قم، مؤسسه آل بیت (علیهم السلام)، لإحياء التراث، ۱۴۱۵ ق
۵۶. وحید بهبهانی، محمد باقر، حاشیه مجمع الفائده و البرهان، قم، مؤسسه العلامة المجدد الوحید البهبهانی، ۱۴۱۷ ق